

# دارندگی در بسندگی است

اقتصاد جایگزین ثورو

ناگام  
نشر نگاه معاصر

---

سَمیوئِل الگزاندر

ترجمه‌ی غلامعلی کشانی

ویرایش و مقدمه‌ی مصطفی ملکیان

## فهرست

۹	..... سرسخن
۱۳	..... ۱- درآمد - مسیر والدن
۱۴	..... بحران شغل
۲۲	..... آزمایش والدن
۳۳	..... ۲- اقتصادیات جایگزین ثورو
۳۴	..... ضروریات زندگی
۳۵	..... پوشاک
۳۸	..... سرپناه
۴۱	..... خوراک
۴۶	..... فراسوی ضرورت‌ها: چه اندازه کافی است؟
۴۹	..... دارایی مادی تا چه حدی کافی است؟
۵۰	..... میان‌برده‌ای در خود-پروری
۵۴	..... وسایل راحتی و رفاه، تجملات، و ابزارها
۶۰	..... فناوری مناسب
۶۳	..... ساعات کار
۷۱	..... ۳- پس از والدن
۷۲	..... آیا آزمایش ثورو موفق بود؟
۷۶	..... جمع‌بندی
۸۱	..... پیوست: برچیدن سرپناه: کجا زندگی می‌کنم و برای چه زندگی می‌کنم؟

پیوست‌های مترجم ..... ۱۰۹

هفت اصل ثورو برای زندگی آگاهانه و سنجیده ..... ۱۱۱

ثورو به روایت تقویم ..... ۱۱۹

هنری دیوید ثورو، طبیعی دان و فیلسوف ..... ۱۲۱

ثورو، به روایت دانش‌نامه بریتانیکا ..... ۱۲۹

پیشگفتار والتر هاردینگ بر «نافرمانی مدنی» ..... ۱۳۹

تصاویر ..... ۱۴۵

**پی‌نوشت‌های نویسنده با (ن.ن) مشخص شده‌اند.**

**ساده‌زیستی: راهی به تعالی «مصطفی ملکیان»**

شاید بتوان پیام ساده‌زیستی هنری دیوید ثورو (Henry David Thoreau) متفکر بزرگ، اصیل، و انسان‌دوست امریکایی (۱۸۶۲-۱۸۱۷)، را، که سلسله‌جنبان جنبش جهانی ساده‌زیستی شد، بدین صورت تلخیص و تدوین کرد:

(۱) انسان، در آن واحد، موجودی است زیست‌شناختی، روان‌شناختی، و روحانی (biological-psychological-spiritual)، یعنی هم نیازهای زیستی دارد، هم نیازهای روانی، و هم نیازهای روحانی / معنوی. برآورده شدن نیازهای زیستی موجب استمرار کمی زندگی، یعنی طول عمر، میشود، و برآورده شدن نیازهای روانی و روحانی / معنوی موجب ارتقای کیفی زندگی، یعنی بهروزی حیات.

(۲) چون از اصل عمر و حیات برخوردار بودن شرط لازم، و البته نه کافی، برای کیفیت مطلوب داشتن زندگی است، طبیعاً، برآورده شدن نیازهای زیستی شرط لازم، و باز هم نه کافی، برای برآورده شدن نیازهای روانی و روحانی / معنوی است.

اما، از این امر برنمیآید که نیازهای روانی و معنوی کم‌اهمیت‌تر از نیازهای زیستی اند؛ بل، برعکس، بسیار مهم‌تر اند. انسانی که همه‌ی نیازهای زیستی اش برآورده شده باشند و این برآورده شدن مقدمه‌ای نشده باشد برای برآورده شدن نیازهای روانی و معنوی اش حیوانی است که همه‌ی نیازهای زیستی اش برآورده شده اند، و از این حیث، با هیچ حیوان دیگری تفاوت ندارد. تفاوت از لحظه‌ای پدید می‌آید که نیازهای روانی و معنوی، که مختص انسان اند و انسان در آنها با سایر حیوانات شریک نیست، نیز، نرم‌نرمک، برآورده شوند. به تعبیر دیگر، آدمی به صرف برآورده شدن نیازهای زیستی اش، هنوز، از قلم‌رو سایر حیوانات بیرون نرفته است و برای این که صف اش از صف سایر حیوانات متمایز و ممتاز شود باید موجب مختص انسان را، در خود، از حالت بالقوگی

به حالت فعلیت برساند، یعنی استعدادهای خاص انسانی اش را شکوفا کند؛ و این چیزی نیست جز همان برآورده شدن نیازهای روانی و معنوی او.

۳) ولی، در زندگی بیشترین انسانها، این نیازهای روانی و معنوی، چنانکه باید و شاید، برآورده نمیشوند، و این برآورده نشدن معلول عللی است که مهمترین آنها اقتصاد است. بدین معنا که بیشترین انسانها، کمابیش، همهی عمر، نیروها، استعدادهای درونی، و فرصتهای بیرونی خود را صرف کسب و کار و پول درآوردن میکنند و، از این رو، دیگر، برای خود، وقت، نیرو، استعداد، و فرصت ای باقی نمیگذارند تا مصروف برآوردن نیازهای روانی و معنوی شان شود. کسی که خواهان درآمد و مال و ثروت فراوان باشد چاره ای ندارد جز این که یا تقریباً همهی ساعات بیداری شبانه روزی اش را به اشتغال به شغل و حرفه اش بگذراند و یا، اگر نمیخواهد تقریباً همهی اوقات اش به این اشتغال بگذراند، شغل و حرفه اش را با کم فروشی، گران فروشی، دزدی، اختلاس، احتکار، رشوه، فریبکاری، تقلب، کلاه برداری، دروغ گویی، و مانند این کارهای ضد اخلاقی توأم سازد. در صورت اول، تا میتواند بر کمیت اشتغال اش به کسب و کار میفزاید و، در صورت دوم، از کیفیت اشتغال اش میکاهد و، در هر دو صورت، مانع برآمدن نیازهای روانی و/یا معنوی خود میشود. صورت اول بیشتر از خوشی زندگی، یعنی همان نیازهای روانی، محروم اش میسازد و صورت دوم بیشتر از خوبی زندگی، یعنی همان نیازهای معنوی.

۴) اما، چرا انسان، اساساً، خواهان درآمد و مال و ثروت فراوان میشود تا به این پی آمدهای نامطلوب دچار شود؟ پاسخ این پرسش، بوضوح، این است: چون نمیخواهد به ضروریات زندگی قناعت و اکتفا ورزد و میخواهد زندگی متجملانه داشته باشد. انسان اگر از چهار امر ضروری و اجتناب ناپذیر زندگی، یعنی از خوراک، پوشاک، سوخت، و سرپناه، به حد ضرورت شان اکتفا میورزد و در باب هیچ یک از این چهار حدّ گام به سوی تجمل برنمیداشت میتواندست با زمانی در حدود سه ساعت کار در شبانه روز یا یک روز کار در هفته درآمدی کسب کند که از عهدهی تأمین آن ضروریات برآید؛ و، در این صورت، میتواندست تقریباً سیزده ساعت از شبانه روز یا شش روز از هفته اش را در اختیار خود بگیرد و مصروف برآوردن نیازهای روانی و معنوی خود کند. برآوردن نیازهای زیستی انسان، که همان نیاز به خوراک، پوشاک، سوخت، و سرپناه اند، در واقع، بیش از سه ساعت کار در شبانه روز نمیطلبد؛ اما، البته و صد البته به شرط این که فقط در پی برآوردن نیازهای زیستی مان باشیم، نه در صدد برآوردن خواسته های زیستی مان، خواسته های زیستی، برخلاف نیازهای زیستی، حدّ یقف ندارند، سیری نمیپذیرند، و هرچه برآورده تر شوند مطالبه گتر و خواهنده تر میشوند. به تعبیر دیگر، صاحب نظران و متخصصان، به سهولت تمام، میتوانند تعیین

کند که آدمی، دقیقاً، به چه مقدار خوراک، پوشاک، سوخت، و سرپناه نیاز دارد تا از طول عمر طبیعی و از سلامت، نیرومندی، و زیبایی جسمانی اش محروم نشود؛ اما، هیچ کس نمیتواند تعیین کند که آدمی چه مقدار از این چهار چیز را میخواهد، چون خواستن پایان ناپذیر است. پایان ناپذیری خواستن هم به این معنا است که هرچه بیایی باز هم میخواهی و هم به این معنا که هرچه بیشتر بیایی بیشتر میخواهی. و، البته، این روند در پی خواسته ها، و نه نیازها، ی زیستی رفتن به محض این که آغاز شود به برآورده شدن همان نیازهای زیستی نیز لطمه میزند و صدمه وارد میآورد؛ و این بدین معنا است که در پی ارضای خواسته های زیستی رفتن نه فقط از ارضا شدن نیازهای روانی و معنوی جلو میگیرد، بل، مانع ارضا شدن نیازهای زیستی نیز میشود، چرا که خواسته ای که از حد نیاز درگذرد در خلاف جهت نیاز سیر خواهد کرد. مثلاً، اگر بدن من، در شبانه روز، به  $m$  گرم پروتئین یا  $n$  کالری گرما نیاز داشته باشد و من  $2m$  گرم پروتئین یا  $2n$  کالری گرما به آن برسانم نباید تصور کنم که نیاز بدن ام به پروتئین یا گرما را برآورده کرده ام و پروتئین یا گرما ی افزوده ای نیز به آن داده ام؛ بل، باید بدانم که در بدن ام دگرگونیهای در خلاف جهت نیازها و مصالح آن پدید آورده ام.

۵) ولی، مهمتر این است که دیدن در پی خواسته های زیستی و اکتفا نوزیدن به نیازهای زیستی انسان را از برآورده شدن نیازهای روانی و معنوی اش باز میدارد؛ یعنی زندگی متجملانه و فراتر از حد ضروریات زیستی انسان را از نیل به ضروریات روانی و معنوی اش مانع میآید. زندگی به لحاظ زیستی متجملانه بر روی ویرانه های روانی و معنوی بنا میشود و سر برمیآورد. فقط با چوب حراج زدن بر استعداد های روانی و معنوی میتوان درآمد و پول لازم برای پی ریختن و برآوردن یک زندگی متجملانه را فراهم آورد.

۶) حال، جای این پرسش هست که انسان چه نیازهای روانی و معنوی ای دارد که زندگی متجملانه او را از ارضای آنها باز میدارد؟ پیش از پاسخ گویی به این پرسش، نیازهای روانی را از نیازهای معنوی تفکیک کنیم. نیازهای روانی نیازهایی اند که اگر برآورده شوند سلامت روانی ما تأمین میشود، بنابراین، برآوردن آنها کاری مصلحت اندیشانه است، چون موجب پیدایش احساسات و عواطف مثبت در ما میشود، احساسات و عواطف ای مانند آرامش، بیدغدغگی، آسایش، رضایت، رضایت از خود، خرسندی، شادی، شادمانی، خوشی، شغف، سپاسمندی، و امیدواری. برعکس، برآورده نشدن نیازهای روانی موجب ابتلا به احساسات و عواطف ای مانند اضطراب، تشویش، برانگیختگی، ترس، وحشت، هراس، غم، اندوه، تأسف، افسوس، حسرت، خشم، غیظ، کینه، نفرت، انزجار، ملال، نومیدی، سرخوردگی و سرگشتگی. نیازهای معنوی نیازهایی اند که اگر برآورده شوند فضیلت و کمال اخلاقی و روحانی ما تأمین میشود، بنابراین، برآوردن آنها وظیفه ی اخلاقی و معنوی ما است، چون